

هزاره می سلوک

کاظم محمدی

www.ketab.ir



نام کتاب : هزاره می سلوک
نویسنده : کاظم محمدی
انتشارات : نجم کبری
چاپ و صحافی : ناژو
تیراژ : ۲۰۰
چاپ اول : ۱۳۸۹
نوبت چاپ : سوم ۱۴۰۲
قیمت : ۲۱۰۰۰۰ تومان
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۲۴-۹



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه : محمدی، کاظم، ۱۳۴۰ -

عنوان و نام پدیدآور : هزاره‌ی سلوک / کاظم محمدی

مشخصات نشر : کرج: نجم کبری، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۴۱۴ ص.

شابک : ۹-۲۴-۲۹۰۵-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیا.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۳۶۷] - ۳۸۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : آداب طریقت

عرفان

نکته‌گویی‌ها و گزینه‌گویی‌ها

رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۹ ۴-۳۴/۳ BP۲۸۸

رده‌بندی دیویی : ۲۹۷/۸۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۴۹۷۷۰

مقدمه

آنرا که دل از عشق پر آتش باشد
هر قصه که گوید همه دلکش باشد
تو قصه‌ی «سالکان» همی کم شنوی
بشنو بشنو که قصه‌شان خوش باشد

از عارف نامی جنید بغدادی قدس الله روحه العزیز پرسیدند که: مرید را از کلمات و حکایات مشایخ چه فایده؟ گفت: تقویت دل و ثبات قدم مجاهدت و تجدید عهد طلب. گفتند: این را مؤکدی از قرآن داری؟ گفت: بلی، «وَكَلَّمَ تَقْوَىٰ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرَّسُلِ مَا نَثَبْتَ بِهِ فَوَادِكُ»، تصوف و عرفان نوعی نگاه لطیف و مکاشفانه به دین و قرآن است و عارف و صوفی با نگاهی نازک و دقیق به جهان و هستی می‌نگرند و این نگرش با سیر و گشت و لمس رویاروی طبیعت همراه و همگام است.

آنان با طبیعت خداداد آشتی دارند و با اجزای آفرینش در تماس و گفت‌وشنودند، از قاعده‌ی «عشق» بر هستی ولایت و تسلط می‌یابند و

از روی عشق هر لحظه به معشوق ازلی و ابدی نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوند. و از این نزدیکی که گاه به نفی خودی و فنای کامل می‌انجامد به دقایقی از ربوبیت و اسراری از نبوت و ولایت دست می‌یازند که به راستی هر کس را فهم آن و رسیدن به آن مقدور و میسر نیست، و لذا شنیدن احوال ایشان و درک حالات آنان و خواندن احوال و روایات و حکایاتشان نیز سبب «تقویت ایمان» و باور کسانی خواهد بود که با چشمی امیدوار به خدا و «سلوک» می‌نگرند.

عارفان از جمله‌ی جاذبان دینند. بسیاری از مردم که از «سردرگمی» می‌گریزند، تصوف و عرفان برای ایشان در حکم باب امید به خدا و دین اوست که خوش‌بختانه هیچ‌گاه محدود و مسدود نمی‌گردد. دریا صفتی تصوف و دریادلی عارفان همیشه اسباب جذب بسیاری از صاحبان دل بوده است و اگر نگاهی به تعاریف عارفان و تصوف از بزرگان این راه داشته باشیم به خوبی درمی‌یابیم که این دریا عمقش ناپدید و کرانه‌هایش چنان پهناور است که هیچ‌گاه به تمامی اشغال نمی‌شود. برای همه به اندازه‌ی کافی مانده‌های معنوی و شراب‌های روحانی هست که بخورند و بیاشامند و همواره در جاذبه‌ی تسخیر ولایت خدا باشند. عارفان اسباب آشتی خلق با خدایند و چنان با خلق می‌آمیزند که ایشان را به معاد و آخرت و ولایت خدا امیدوار می‌سازند.

عارفان همواره کوشیده‌اند تا پیوند انسان و خدا گسسته نشود و از هر راه ممکن به جذب و جلب آدمیان تلاش کرده‌اند. خدایی که آنان

ترسیم می‌کنند، خدایی است که رحمتش بر غضبش سبقت گرفته و دامنه‌ی فیوضاتش بر بشر با هر نوع آیینی، نژادی و زبانی گسترده و نازل است. خدای عارفان خدایی است که به خلقتش مهر می‌ورزد و میل به کمال ایشان را دارد. فروفرستادن رسولان پیاپی و گسیل داشتن اولیای بی‌نام و نشان در هر برهه از زمان نشان این اراده است. آنان بر این باورند که خداوند خستگی‌ناپذیر است و چرت و خواب بر او مستولی نمی‌شود، همواره صبور است. اما هرگز بی‌حکمت کار نمی‌کند. در عین حال که قادر است، عالم هم هست اما هیچ‌گاه مقام جوادی و وهابی خویش را در معرض معامله قرار نمی‌دهد. خدای ایشان که به خلق هم معرفی می‌شود، خدای بخشش و شمشیر به دست نیست که به محض خطای خاطی و گناه گناهکار او را عقاب کند، با آن که او قهر هم دارد اما قهرش نه بسان قهر این جهانیان است و نه عقابش به عنوان مقابله‌ی به مثل.

این‌ها همه اسباب کشش خلق به سوی ایشان است. بعضی از آنان با آن که در حکم «ولی خدا» در جامعه حضور دارند اما هیچ‌گاه در خویش فضل و برتری نسبت به دیگران نمی‌بینند و به راستی به فضل الهی و تقوای او مقررند. باطن‌بینی آنان و چشم گشودن‌شان نسبت به حقایق معنوی از انگیزه‌های دوام ایشان و بقایشان از بین خلائق راست-بین و راستکار است. انکار ایشان نیز کاری است بس سترگ و گاه خطیر و فهم ایشان نیز نه در خور هر سری، و همسری با ایشان هم نه کار هر خسی است.

آن که شریعت و طریقت و حقیقت را دارد و آن که بر بسیاری از نفوس به لطف الهی حاکم و مسلط است، آن که به فیض ربوبی قادر بر کشف اسرار و دقایق است و نسبت به فهم آیات الهی مشاعری باز و قلبی آگاه و سینه‌ای فراخ دارد، بدیهی است که کلام او دلنشین، وجودش جاذب، حکایتش شنیدنی، و فهمش لذت بردنی است. و اگر لطایف تصوف و سیره و زندگانی و سلوک پاک عارفان و وجود شریف‌شان را از جامعه و آثار مکتوب بازگیریم به راستی که چیزی برای عرضه کردن نمی‌یابیم.

باری، سیره و سلوک عرفانی هم از عالی‌ترین و در عین حال مشکل‌ترین بخش ادبیات ایران زمین است. هر فردی از افراد انسانی در هر زمان و هر مکان شیفته و واله عارفان سلوک کرده و به کشف حقیقت رسیده است. کیست که مشتاق عارفان راستین و صوفیان صادق نباشد؟ کیست که میل دیدار و ملاقات آن چهره‌های نورانی را نداشته باشد؟ و کیست که نخواهد در تمام عمر حتی برای لحظات و دقایقی خلوت عارفانه‌ی ایشان را درک کند و از آن دقایق، عالی‌ترین بهره‌ها را برای خود ببرد؟ این‌ها همه هست و مردم نیز بی‌اندازه مشتاق عارفانند، اما به راستی عارف و صوفی راستین که برمدار حقیقت باشد و در طریقت به کمال رسیده و در شریعت بار معنوی خود را با احکام الهی بسته باشد کیست و کجاست؟

درباره‌ی سیر و سلوک و عرفان و تصوف، و هم در باره‌ی عارف و صوفی و مردان راه رفته، هر کس به طور دست و پا شکسته چیزهایی را

خواننده و در ذهن خود اندوخته‌ای دارد، اما این که آن خواننده‌ها و اندوخته‌ها تا چه اندازه با اصل منطبق باشد و به حقیقت نزدیک، محتاج داشتن محکی است تا صحت آن داشته‌ها و احیاناً یافته‌ها را ضمانت نماید. این محک و معیار را نیز باید از خود عارفان راستین و از منابع اصلی و اصیل عرفانی وام گرفت. و البته این هم هست که شناخت منابع و مآخذ عرفانی نیز خود بسیار سخت و زمانبر بوده و نیازمند متخصصی عارفان شناس است.

خواندن آثار عرفانی نیز با توجه به نثر خاص و ادبیات مخصوص به خود برای عموم مردم بسیار دشوار است. البته این دشواری تنها نه برای عموم و احیاناً عوام، بلکه در بسیاری موارد برای خواص هم این گونه است. در بین کسانی که حتی ادبیات فارسی هم خوانده‌اند این سختی هم چنان وجود دارد و به صرف خواندن و با داشتن مدرکی در حوزه‌ی ادبیات این مشکل حل و رفع نمی‌شود. نثر و نظم عارفان گاه چنان دشوار است که به راستی کم تر کسی می‌تواند از عهده‌ی آن به خوبی برآید. هستند کسانی که آن متن‌ها را می‌خوانند ولی این که آیا درست می‌خوانند یا نه؟ و هم این که آیا از آن فهمی هم حاصل می‌شود یا نه؟! از نکات برجسته و مهمی است که باید به آن توجه ویژه نمود.

آن چه که از سیر و سلوک به ذهن متبادر می‌شود حرکتی آگاهانه و درست به سوی حق و حقیقت است. که در این حرکت چند چیز مهم و اساسی است. یکی «راه» است که بی‌راه این مفهوم و مقصود متصور نخواهد بود. و یکی هم «رونده». و رونده کسی است که در راه قرار

می گیرد و حرکت می کند. بدیهی است که بی راه، رونده مفهوم نخواهد بود و راهرو وجود خارجی نخواهد داشت. و سوّمین مطلب که باید به آن توجه نمود، واژه‌ی «راهبر» است. راهبر کسی است که این راه را خود با استادی مجربّ و راهدان حدّاقل یک‌بار و با دقّت تمام طی کرده است. این راهبری که وی را به این راه برده و هدایت و ارشاد نموده شاید زمینی و شاید هم کاملاً آسمانی باشد.

در کنار این سه واژه‌ی اساسی در طریقت واژه‌ای دیگر نیز باید وجود داشته باشد و آن هم «دست‌گیری» نمودن کسی است که قرار است در راه قرار بگیرد و حرکت کند. هرچند که در تمامی این موارد حتّی اگر همه کامل و رسا هم باشد از عنصر «عنایت» و «لطف» نباید غافل بود. که هزار جهد سالک گاه به جایی نمی‌رسد ولی لحظه‌ای عنایت می‌تواند کار را برای سالک تمام کند و او را بی‌زحمت سلوک و رنج ریاضت به مقصد و نهایت برساند.

عمل رفتن به راه و حرکت نمودن در مسیری که به آن طریقت گفته می‌شود برای یافتن و رسیدن به حقیقت همان سلوک و سیر است. و یا سلیس‌تر، «سیر و سلوک» و با دقّت بیشتر باید کلمه‌ی «عرفانی» را هم به انتهای آن چسبانند. «سیر و سلوک عرفانی».

«راهرو» و رونده در این راه که اگر هم چندین هنر دارد احياناً تحمّل بایدهش و یا به احتمال بیشتر «توکل»، سالک نامیده می‌شود و این سالک قرار است در مسیری خاص که عرفان و تصوّف نامیده می‌شود و

یا به آن طریقت گفته می‌شود حرکت و یا سلوک کند. اما این سلوک بی‌جذبه و کشنده‌ای هرگز میسر نمی‌گردد و اگر این مرحله پدیدار شود آن‌گاه این سالک باید با پیری مجرب که در شریعت و طریقت و حقیقت به جایی رسیده همراه و همگام شود تا مرحله به مرحله به کشف حقیقت بایسته و شایسته برسد.

در این جاست که راه و راهرو و راهدان و راهبر باید با تعاریفی مساعد و مناسب برای مشتاقان رقم بخورد تا هم درست راه را بشناسند و هم به خطا نروند. که در این وادی که وادی «ایمان» است بی‌اندازه سر از «کفر» درآورده‌اند و در این راه که باید به «توحید» ختم شود نیز بسیارند که سر از «شرک» درآورده‌اند. به هر جهت از بابت «شناخت» بی‌اندازه دشوار است و گاهی آدمی احساس می‌کند که با این تعریف مناسب می‌آید که: مورچه‌ای سیاه بر روی سنگی سیاه و در دل شب سیاه و تاریک! چگونه می‌توان آنرا شناخت و حرکتش را دنبال نمود؟! انصافاً سخت است. خاصه که در این راه به تعبیر حضرت مولانا جلال‌الدین، ابلیم‌رویان نیز کم نیستند و در دستگیری افراد ساده و بی‌تجربه دستی گشاده و در منحرف کردن ایشان یدی طولاً دارند.

پس همان‌طور که بیان شد به شناخت چند چیز باید اهتمام نمود. شناخت راه، شناخت راهرو، و شناخت راهبر. این که میل به سلوک در چه کسی هست خوشبختانه حضرت حق بر همه‌ی انسانها این منت را دارد که زمینه را برای همه فراهم ساخته است. و لذا به این ماجرا، خیالی و رؤیایی نگاه نباید کرد که عارفان افرادی ویژه از بین خلق خداوند

هستند و هر کسی توان و امکان رسیدن و دست یافتن به آن مقام را ندارد. واقع این است که این زمینه در همه متحقق است، فقط همتی می‌خواهد و از عالم بالا هم عنایت و توجهی!

راه هم چندان بعید و دور از دسترس نیست. هر زمان که «حال» و «همت» تحقق یافت «سلوک» آغاز می‌شود. با این دو هر فردی می‌تواند سلوک کند، اما به کجا و چگونگی آن نیز خود دشواری خاص خود را دارد. کجائی آن را پیش از این گفته‌اند: به سوی خدا. سیر الی الله. و چگونگی آن هم با نوعی تعلیم و تربیت شدنی می‌گردد. بخشی رونده و بخشی راهبر. نه همه رونده و نه همه راهبر. که این دو واژگان به طور کامل به هم گره خورده‌اند و هر گاه که یکی به راستی و در عالم معنی شکل بگیرد و متحقق گردد آن دیگری نیز به ناچار و لاجرم باید آن نیمه را دنبال کند تا کار سلوک آغاز و در انتها به انجام برسد.

نباید چنان تصوّر کرد که راهبر نیافتنی است و در حکم کبریت احمر و یا کیمیا است. البته که وجود راهبر راستین که خود کامل و دانا و مجرد و مجرب باشد در حکم کیمیاست که می‌تواند مس قابل وجود سالکان را به طلا تبدیل کند، طلایی ناب و ارزنده. در عین حال راه و راهبر و راهرو هر سه باهم معنی می‌گیرند. که اگر راه نباشد راهرو و راهبر هم بی‌معنا است. اگر راهرو نباشد راه و راهبر به چه کاری می‌آید. و اگر راهبر باشد تصوّر راه و راهرو نیز حتمی است. کلام زیبای مولانا در این جا نیز کارگشاست که:

تشنگان گر آب جویند از جهان آب هم جوید به عالم تشنگان

و دقیقاً در عرفان همین گونه است. شما به محض این که احساس کردید که باید به راه سلوک درآیید بی تردید بدانید که جذبه و عنایتی در کار بوده و شما را نیرویی و یا الهامی به این سو کشانیده است. وجود همین حال و احساس در جایی دیگر نیز اثری خواهد داشت و همان اثر است که راهبری را برای شما و به سوی شما منتقل می کند. که اگر این گونه نباشد کار سلوک ناشدنی می بود و از اعتبار ساقط می شد. و خداوند این همه را با هم در عالم معنا عجین نموده که راه و راهبر و راهرو باید با هم و در یک مسیر قرار بگیرد تا کار خام را پخته و انسان ناقص را به کمال برساند.

اما این نیز باید مورد توجه و عنایت قرار بگیرد که این همه را خداوند خود فراهم نموده و راه و راهبر را او معین کرده و راهرو را نیز او پدیدار ساخته است. پس این خداوند است که شما را به راه سلوک دعوت می کند و راه را به شما نشان می دهد و راهبر را برای شما متجلی و آشکار می گرداند. پس راه از او و به سمت اوست و راهرو به سوی او در حرکت خواهد بود و راهبر را هدان و راه شناس نیز اسباب های هدایت را فراهم می سازد. و غرض نهایی نیز این است که تو خود همه شوی و از خودیت و ذره بودن با گذران این مراحل خالی شوی و به دریای حقیقت برسی تا با فنای خود به بقایی جاودان برسی و در حالت

نیست، هست را دریابی و در هستی خداوند به خدا برسی. همین و بس. راه و راهبر هم برای همین است و نه چیز دیگر. وجود راه و راهبر در حقیقت اوج توجه و عنایت خداست به بشر خاکی که از این طریق او را به کمال بایسته برود و به خود نزدیک کند و این نزدیکی فقط و فقط از طریق انجام دستورات او که در متن وحیانی وجود دارد و علم آن هم در زمین در انحصار «بندگان خاص» و «اولیاء خاص» اوست صورت می‌گیرد. و خداوند با این امور خواسته که شما را از نقص به کمال، از خامی به پختگی، از ذره بودن به آفتاب گشتن، از فقر به غنای کامل، از خاکی بودن به آسمانی گشتن و در نهایت به خلافت کامل و تمام خود با همه‌ی اسماء و صفات ویژه‌ی حق منتقل کند.

برای رفتن به راه سلوک باید چونان رسیدگان و واصلان عمل نمود. به راه پختگان و کاملان باید نظر نمود و از نقص و کاستی موجود در مدعیان این راه دور شد و چشم پوشید. خوشبختانه «راه و راهرو و راهبر» در «عرفان» ما به خوبی تعریف شده و با مرور آثار عارفان می‌توان آن‌همه را دریافت. و از طریق همان نوشته‌ها می‌توان به مراحل و مراتب و منازل راه آگاهی یافت. و وادی‌های سلوک را با وجود راهبری توانا و دانا می‌توان طی کرد. می‌توان با عطار همراه شد و هفت شهر عشق را که او آگاهانه و با قدرت پیموده را پیمود و مراتبی را که او دیده را گذر کرد و به کمالاتی که در او پدیدار شده رسید. کافی است که برای لحظاتی داشته‌های خود را به یک سو نهمیم و خود را به دست عنایت رها کنیم تا دستگیر ما شود و سلوک و عرفان را به ما الهام کند

و خود در ابتدای امر راهبر ما گردد. این نیز در تعبیر عارفان دور و نشدنی نیست. که: این نیاز و درد و سوزت بیک ماست. و لذا هر گاه شوق رفتن و رسیدن در کار باشد باید دانست که این شوق هم از اوست و این یعنی توجه او و آغاز سلوک عرفانی.

شنیدن از هر کسی و خواندن هر متنی در راه سلوک و معرفت البته که خامی و خطیر و خطرناک است. سالک حق ندارد که از هر کسی پرسد و بشنود. و حق ندارد که هر چیزی را بخواند. که ذهن ما پیش از رسیدن به سلوک به اندازه‌ی کافی سنگین و شلوغ هست. دیگر لااقل تا مدتی به آن نباید افزود، بلکه باید از داشته‌هایی که کارآمد نیستند کاست و نوعی تزکیه و پاکسازی انقلابی نمود. داشته‌ها اکثراً ناکارآمد و بی‌اعتبارند و باعث خراب شدن ذهن و دور شدن از حقیقت. اگر آن خواننده و شنیده‌ها می‌توانست کاری بکند این چنین به دنبال راه و راهبر نمی‌افتادیم و دست خود را نیازمندان به دست مهدی کارگشته نمی‌سپردیم. وجود همین امر یعنی از خواننده‌ها و شنیده‌ها و داشته‌ها کاری که کار باشد بر نمی‌آید. که وصف حال ما در این وادی چنین شده که: شب باریک و ره تاریک و مرکب لنگ و پیر. که چاره‌ی کار همان دلدادن و راهبری آسمانی را تقاضا نمودن است که: ای سعادت رخ نمای وای عنایت دست گیر.

در حوزه‌ی عرفان آنچه که هست این که به راستی جز از مردان خدا که به شهود رسیده و برای ایشان کشف صورت گرفته سخنی را نباید شنید و جز از راستانی که به حقیقت راه یافته‌اند نباید چیزی را از مفاهیم

سلوکی تقاضا نمود. سخن مولانا که هشدار می‌دهد از «نی» بشنوید نیز از همین بابت است که نی از خود نمی‌گوید و به خود هم نمی‌خواند. دیر جوش می‌خورد ولی اگر کسی را محرم یافت از گفتن حقیقت برای او دریغ نمی‌ورزد. عارفان نیز نی صفت‌اند، به حق می‌خوانند و کسی را منحرف نمی‌کنند و اسباب فریب را برای کسی آماده نمی‌سازند.

دعوت به حق و راهنمایی و رهبری کردن خلق خدا به سوی خدا و امکان ایجاد رابطه با کلام خدا از خدمات‌های ویژه اولیاء الهی و عارفان راستین است. به هر جهت سخن اصل این است که عارفان را از اصل و سرچشمه باید گرفت. از جایی که آدمی را از خدا نه تنها دور نکند بلکه هر لحظه او را به قرب‌پیش‌تر بکشاند. با ذکر و دعا و عشق و محبت و ریاضت و...

در این کتاب، خواننده‌ی گرامی با اصل عرفان و حقیقت سلوک، آن‌هم از زبان مردان عارف و سلوک کرده آشنا می‌گردد. و کلمات اصیل را از عالی‌ترین منابع عرفانی و صوفیانه مرور می‌کند. هزاره‌ی سلوک، کتابی خواندنی و به راستی تأمل‌کردنی است. دائرة المعارفی از سیر و سلوک عرفانی است و هر فردی در هر مرحله از سلوک که باشد به این کتاب از جهاتی نیازمند است. این که هزار سخن مهم از مهمترین شخصیت‌های عرفانی را در خود جمع کرده و در حقیقت گنجینه‌ای گرانبها از عالی‌ترین جواهرات معنوی به حساب می‌آید. دیگر این که نام‌هایی تعدادی از عارفان و ذکر خیرشان یک‌جا

در این مجموعه و در کنار یکدیگر قرار گرفته که در کم‌تر کتابی این اتفاق می‌افتد. وجود ده‌ها آیه و روایت که مستند عارفان بوده، خود این کتاب را اعتباری دینی بخشیده. این که درست‌ترین راه را برای مخاطبان به نمایش درآورده در زودتر و بهتر رسیدن به سرمنزل مقصود کمکی عالی محسوب می‌شود. و این که از انحرافات و خطاهای برخی خامان و ناقصان یاد کرده نیز می‌تواند راهنمایی نیکو به حساب آید. در این اثر آداب و ادب سلوک عرفانی آن گونه که در نزد عارفان بزرگ بوده و رواج داشته، به تمامی یاد شده و خواننده با مرور و مطالعه‌ی این کتاب خواهد دانست که ایشان چگونه آداب سلوک را و ادب خاص حضور را می‌فهمیدند و به اجراء درمی‌آوردند. بدیهی است که سلوک عرفانی آن هم با عمقی که در عرفان ما دارد بدون دانستن و توجه نمودن به آداب و ادب ناشدنی است. و لذا این اثر می‌تواند سندی قابل توجه در این باب برای مشتاقان سلوک باشد، چه برای رفتن به راهی که به دعوت و حکم سلطان جهان است قهراً باید شرایط حرکت و آداب و ادب راه و راهرو و راهبر و مقصد را دانست و به ویژه آن چه که مربوط به «حضور» است باید به خوبی فرا گرفته شود تا کار سالک به خوبی به انجام برسد.

در مجموع این کتاب هم، به مانند کتاب «هزاره‌ی عشق» کتابی مرجع و شاید هم کتابی بالینی باشد که می‌تواند در هر حال نکته‌های نغزی را برای مشتاقان سلوک فراهم آورد. شاید بتوان گفت کتابی برای همه، و همه چیز درباره‌ی «سلوک» عرفان و تصوف». این کتاب را در

هر حالی و در هر جایی و از هر جایی که مایل باشید می‌توان خواند. هر صفحه‌ی آن به منزله‌ی شروع است و لذا از هر جایی که آن را باز کنی و بخوانی همان‌جا جای آغازین است. مهم این است که در هر عبارتی از این هزار عبارت می‌توان به دقایقی از عرفان راه یافت و به کشف حقیقت نائل آمد.

در انتهای کار از خداوند منان توفیق سلوک بهتر و بیشتر را برای خود و دیگران خواستارم و از خوانندگان مشتاق و اهل سلوک نیز دعای خیر می‌طلبم. و از عارفانی که ذکر خیرشان در این هزاره آمده نیز توجه و عنایت را برای استواری همّت و وفور نعمت و نزول رحمت هماره آرزو منددم در آخر نیز می‌بایدم گفت:

رفتم که اجازت طلبم،

گفت: که‌ای؟!

گفتم که غلام علی‌ام،

گفت: بیا.

و من الله التوفیق

سالک راه حق و حقیقت

کاظم محمدی وایقانی

۲۱ دسامبر ۲۰۰۹ میلادی

پونا، هند